

## از آسمان افتاد

این مثل در مورد افرادی که به قدرت و زورمندی خود می بالند به کار می رود. فی المثل فلان گردن کلفت به اتکای نفوذ و نقودش مالی را به زور تصرف کند و به هیچ وجه حاضر به خلع ید و استرداد ملک و مال مغضوبه نشود. عبارتی که می تواند معرف اخلاق و روحیات این طبقه از مردم واقع شود این جمله است که در مورد اینها گفته می شود:

مثل اینکه آقا از آسمان افتاده!

این مثل مربوط به عصر و زمان قاجاریه است که چند واقعه جالب و آموزنده آن را بر سر زبانها انداخته است:

حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر شفتی، عالم و فقیه عالیقدر شیعیان در عصر فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار در اصفهان سکونت داشت. مطالعه تاریخچه زندگی این مرد بزرگوار از زمان طلبگی و فقر و ناداری در نجف اشرف، که غالباً از شدت جوع و گرسنگی غش می کرد، تا زمان مراجعت و مرجعیت در اصفهان و چگونگی ثروتمند شدن، که از رهگذر خوراندن و سیر گردانیدن سگی گرگین و توله هایش که گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و اهل و عیالش مقدم داشته، به دست آمده است؛ جداً خواندنی و آموزنده است.

سید شفتی در مرافعات، بسیار دقیق بود و طول می داد به قسمی که بعضی از مرافعاتش بیش از یک سال هم طول می کشید تا حقیقت مطلب به دستش آید. تدبیر و فراست او در امر قضا و مرافعات به منظور کشف حقیقت زیاده از آن است که در این مقالت آید. از جمله مرافعاتش به اقتضای مقال این بود که به گفته میرزا محمد تنکابنی:

«... زنی خدمت آن جناب رسید و عرض کرد کدخدای فلان قریه ملک صغار مرا غضب کرده. کدخدا را حاضر کردند. او منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته.

سید (حجة الاسلام شفتی) را سید می نامند و مسجد سید در اصفهان از بناهای اوست) آن احکام را ملاحظه کرد و آن نوشتجات را پیش روی خود بالای هم گذاشته، پس به آن زن گفت که: "کدخدا مرد درستی است و سخن بقاعده می گوید!" آن زن شروع به الحاح و آه و ناله نمود. سید به مرافعات دیگر اشتغال فرمود و در میان مرافعات پرسید که: "ای کدخدا، مگر تو این ملک را خریده ای؟" گفت: "نه، مگر در مالکیت خریدن لازم است؟" سید گفت: "نه، ضروری نیست." باز مشغول سایر مرافعات شد. در آن اثنا از کدخدا پرسید که: "این ملک از باب صلح یا وصیت به شما رسیده؟" گفت: "نه، مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط است؟" سید فرمود: "نه." پس در اثنا مرافعات یک یک از نواقل شرعیه را نام برد و آن شخص همه را نفی کرده اقرار

بر عدم آنها نمود. سید گفت: "پس به چه سبب این ملک به تو انتقال یافته؟" گفت که: "سببی نمی خواهد. از آسمان سوراخی پدید آمده و به گردن می افتاده". سید فرمود: "چرا از آسمان برای من ملک نمی آید؟! برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی". پس سید آن چهارده حکم را درید و به خواهش آن زن حکمی به کدخدای قریه خود نوشت که: آن ملک را گرفته تسلیم آن زن نموده باش...» اما واقعه دیگری که در زمان ناصرالدین شاه قاجار اتفاق افتاده به شرح زیر است:

محمد ابراهیم خان معمار باشی ملقب به وزیر نظام که مردی بسیار هشیار و زیرک بود از طرف کامران میرزا نایب السلطنه (وزیر جنگ ناصرالدین شاه) مدتی حکومت تهران را بر عهده داشت. در طول مدت حکومتش شهر تهران در نهایت نظم و آرامش بود. با مجازاتهایی سختی که برای خاطیان و متخلفان وضع کرده بود، هیچ کس یارای دم زدن نداشت و تهرانیها از آرامش و آسایش کامل برخوردار بودند.

روزی یکی از اهالی تهران به وزیر نظام شکایت کرد که چون عازم زیارت مشهد بودم، خانه ام را برای حفاظت و نگاهداری به فلان روضه خوان دادم. اکنون که با خانواده ام از مشهد مراجعت کردم مرا به خانه راه نمی دهد. حرفش این است که متصرفم و تصرف قاطعترین دلیل مالکیت است. هر کس ادعایی دارد برود اثبات کند! وزیر نظام بر صحت ادعای شاکی یقین حاصل کرد و روضه خوان غاصب را احضار نمود تا اسناد و مدارک تملک را ارائه نماید. غاصب شانه بالا انداخت و گفت: "دلیل و مدرک لازم ندارد، خانه مال من است زیرا متصرفم." حاکم گفت: "در تصرف تو بحثی نیست، فقط می خواهم بدانم که چگونه آن را تصرف کردی؟" غاصب مورد بحث که خیال می کرد وزیر نظام از صدای کلفت و اظهارات مقفی و مسجع و دلیل تصرفش حساب می برد با کمال بی پروایی جواب داد: "از آسمان افتادم توی خانه و متصرفم. از متصرف مدرک نمی خواهند".

وزیر نظام دیگر تأمل را جایز ندید و فرمان داد آن روحانی نما را همان جا به چوب بستند و آن قدر شلاق زدند تا از هوش رفت. آنگاه به ذیحق بودن مدعی حکم داد و به غاصب پس از به هوش آمدن چنین گفت: "هیچ میدانی که چرا به این شدت مجازات شدی؟ خواستم به هوش باشی و بعد از این هر وقت خواستی به از آسمان بیفتی، به خانه خودت بیفتی نه خانه مردم! چرا باید این گونه افکار، آن هم نزد امثال شما باشد؟"

با توجه به این دو واقعه و واقعه ای که مرحوم محسن صدر - صدراشراف - به میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله نسبت می دهد؛ پیداست که به مصداق "الفضل للمقدم"، ریشه تاریخی عبارت از آسمان افتادن را از مرافعه حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر شفتی در اصفهان باید دانست که اصولاً معتقد بود قاضی علاوه بر اطلاعات فقهی باید فراست داشته باشد در حالی که وزیر نظام و آصف الدوله را از باب مقایسه چنان فراستی نبوده است.